

درس ۱۳

بهترین دوست



مرد مسافر خسته به نظر می‌رسید. در شهر مدینه کسی را نمی‌شناخت.
صدای پای اسبی به گوشش رسید.
مرد سواره به او سلام کرد.
مرد مسافر پرسید: کیستی؟
- من حسن فرزند علی هستم.
مرد مسافر با شنیدن این نام، خشمگین شد و با امام به تندی سخن گفت.
او از شهر شام آمده بود. شهری که معاویه در آن حکومت می‌کرد.
معاویه دشمن امام حسن (علیه‌السلام) بود.
امام از اسب پیاده شد، حرف‌های او را شنید و با مهربانی گفت: مثل این که در
شهر ما کسی را نمی‌شناسی.
اگر دوست داشته باشی می‌توانی به خانه‌ی ما بیایی و استراحت کنی.
ما از تو پذیرایی می‌کنیم و تا هر وقت
بخواهی می‌توانی در خانه‌ی ما بمانی.
مرد نمی‌دانست چه جوابی بدهد.
نمی‌توانست باور کند! آیا واقعاً او امام حسن
بود؟!



سرش را به زیر انداخت و گفت:
من چیزهای دیگری در مورد شما شنیده بودم و حرف‌های بدی به شما زدم.
لطفاً مرا ببخشید.
من پیش از این دشمن شما بودم؛ اما از امروز، شما بهترین دوست من هستید!

بدانیم

در روز پانزدهم رمضان، اولین فرزند امام علی و حضرت زهرا
به دنیا آمد؛ او را حسن نامیدند.
پیامبر خدا او را دوست داشت و می‌فرمود: «اخلاق و رفتار حسن،
شبهه اخلاق و رفتار من است.»
امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) بسیار مهربان و خوش اخلاق بود و به
نیازمندان کمک می‌کرد. کودکان مدینه خیلی او را دوست داشتند.
دومین امام ما با زورگویان مبارزه کرد و سرانجام به دست آن‌ها
به شهادت رسید.





فکر می کنم

امام حسن (علیه السلام) مثل آن مرد تندی نکرد، چون....



گفت و گو کنیم

از داستان «بهترین دوست، یاد می گیریم که ...

- ۱-
- ۲-
- ۳-



امین و مینا



به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.



فکر می کنم



امام حسن (علیه السلام) مثل آن مرد تندی نکرد، چون... همیشه با مهربانی و خوش رویی با همه رفتار میکرد و می دانست آن مرد در شهر مدینه، کسی را نمی شناسد



گفت و گو کنیم

از داستان «بهترین دوست، یاد می گیریم که ...

- ۱- به دیگران حرف زشت نزنیم
- ۲- به دیگران کمک کنیم حتی اگر آنها با تندی یا ما برخورد کرده باشند
- ۳- با همه مهربان و مهمان نواز باشیم



امین و مینا



به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.



طبیعت زیبا



ایام عید بود.

دشت پر از خانواده‌هایی بود که هر کدام در گوشه‌ای روی سبزه‌ها نشسته بودند.

کودکان شاد و خندان به دنبال هم می‌دویدند.

کمی دورتر چند نفر چیزهایی را از روی زمین برمی‌داشتند.

علی با کنجکاو از پدرش پرسید: آن‌ها چه می‌کنند؟

پدر گفت: آن‌ها زباله‌هایی را که مردم روی زمین ریخته‌اند، جمع می‌کنند.

علی خیلی ناراحت شد و با خودش گفت:

ای کاش در این طبیعت زیبا این همه زباله ریخته نمی‌شد.



پدر کیسه‌ای برداشت و در کنار دیگران مشغول شد.
علی هم به کمک پدر شتافت.
کم کم افراد زیادی بلند شدند و دشت مثل اولش شد. تمیز و قشنگ!
پدر گفت: طبیعت نعمت خداست. ما نباید آن را کثیف کنیم. پاکیزگی از
نشانه‌های دین ماست.
ما باید همیشه و همه جا تمیز و پاکیزه باشیم.
خدای مهربان برای نظافت ما، آبی پاکیزه از آسمان فرستاده است.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا
و ما از آسمان، آبی پاکیزه فرستادیم .

(سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۸)





فکر می کنم

خدا دوست دارد ما انسان ها تمیز و پاکیزه باشیم، زیرا...



گفت و گو کنیم

ما می خواهیم همیشه کلاس تمیز و مرتبی داشته باشیم. اکنون مشورت می کنیم.

نظر من این است که ...

بیا بید همه با هم تصمیم بگیریم



امین و مینا



امین و مینا در مورد طبیعت و زیبایی های آن صحبت می کنند.

امین: من در طبیعت می توانم

مینا: طبیعت زیبا

امین: اسلام، دین است.

مینا: من برای تمیز نگه داشتن طبیعت،

امین: من هم



فکر می کنم

خدا دوست دارد ما انسان ها تمیز و پاکیزه باشیم، زیرا...
پاکیزگی یکی از مهم ترین دستور های دین ما و نشانه ی ایمان است



گفت و گو کنیم

ما می خواهیم همیشه کلاس تمیز و مرتبی داشته باشیم. اکنون مشورت می کنیم.
پاسخ می تواند متفاوت باشد به عهده ی دانش آموز
نظر من این است که ...
بیاید همه با هم تصمیم بگیریم



امین و مینا



امین و مینا در مورد طبیعت و زیبایی های آن صحبت می کنند.
امین: من در طبیعت می توانم..... **به شادی و تفریح پردازم**.
مینا: طبیعت زیبا ... **هدیه خداست که به ما بخشیده است**.
امین: اسلام، دین..... **پاکیزگی و نظافت است** است.
مینا: من برای تمیز نگه داشتن طبیعت، **هیچ وقت در آن زباله نمی ریزم**.
امین: من هم **همینطور اگر زباله ای ببینم . حتما آن را از روی زمین بر می دارم**
و در سطل زباله می اندازم

بین و بگو

در هر تصویر چه می بینی؟ با کمک دوستانت برای هر کدام، نام مناسبی انتخاب کنید.



.....



.....



.....



.....



در هر تصویر چه می بینی؟ با کمک دوستانت برای هر کدام، نام مناسبی انتخاب کنید.



آب یاری گیاهان



کاشت گیاه



خاموش کردن آتش



جمع آوری زباله

وقت نماز



قوقولی قوقو ...

این صدای خروس همسایه است.

از خواب بیدار می شوم. صدای اذان به گوش می رسد. سحرگاه زیبایی است.

مادرم با چادر سفیدش آماده است تا با هم نماز بخوانیم.

او به من یاد داده است که صبح دو رکعت نماز می خوانیم.

او می گوید: وقتی خورشید طلوع می کند، وقت نماز صبح به پایان می رسد.



ظهر است. خورشید به وسط آسمان رسیده است.

صدای اذان در حیاط مدرسه می پیچد.

من و دوستانم وضو می گیریم و به نمازخانه می رویم. من دوست دارم نماز را

به جماعت بخوانم!

من یاد گرفته ام که نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است.

معلم ما می گوید: برای خواندن نماز تا غروب آفتاب وقت داریم.



خورشید غروب می کند.

بار دیگر صدای زیبای اذان از مسجد محله شنیده می شود.

پدرم می گوید: اذان ما را به نماز دعوت می کند.

به همراه پدر و مادرم به مسجد می رویم. من دوست دارم نماز را در مسجد

بخوانم.

اول سه رکعت نماز مغرب می خوانیم و بعد چهار رکعت نماز عشا.



نمازخانه



دوست دارم



هر روز با معلم و دوستانم در مدرسه نماز را اول وقت
بخوانم. برای این کار ...





سرود بیداری

صبح است، صبح است
برخیز از خواب
پیش از تو برخاست
بیدار گشته
با جیک و جیکش
پیش از تو گفته
صبح است و دارد
وقت نماز است

الله اکبر
یک بار دیگر
از خواب، ببل
هم غنچه، هم گل
گنجشک زیبا
شکر خدا را
بر چهره لبخند
برخیز فرزندا!
مصطفی رحماندوست





امین و مینا



امین به مینا می‌گوید: چه خوب است که هر روز می‌توانیم پنج بار با خدا گفت‌وگو کنیم. حالا بیا با کمک هم، تعداد رکعت‌های هر نماز را بنویسیم.

..... رکعت

نماز صبح

..... رکعت

نماز عصر

..... رکعت

نماز ظهر

..... رکعت

نماز عشا

..... رکعت

نماز مغرب

بین و بگو



هر تصویر وقت چه نمازی را نشان می‌دهد؟



..... و

..... و

..... و



امین و مینا



امین به مینا می گوید: چه خوب است که هر روز می توانیم پنج بار با خدا گفت و گو کنیم. حالا بیا با کمک هم، تعداد رکعت های هر نماز را بنویسیم.

.....۲ رکعت

نماز صبح

.....۴ رکعت

نماز عصر

.....۴ رکعت

نماز ظهر

.....۴ رکعت

نماز عشا

.....۳ رکعت

نماز مغرب

بین و بگو



هر تصویر وقت چه نمازی را نشان می دهد؟



.....مغرب و عشا



.....ظهر و عصر



.....نماز صبح